

آینه شمس

تحقیقی در احوال و مقامات

صلاح الدین زرکوب قونوی

یار غار مولانا جلال الدین بلخی

ترجمه و مدخل شیوا

مقدمه: استاد دکتر ترفیق ه. سبحانی



پرنیان خیال

تهران ۱۳۹۵

شيخ الاسلام، محمد علي، ١٣٤٩ -

آيينه شمس: تحقيق در احوال و مقامات صلاح الدين زر كوب قنوي، يار غار مولانا

تهران: پرنیان خیال، ۱۳۹۵.

۳۴۱ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

سری مولوی یڑوہے، ۲، زندگی نامہ و مناقب؛ ۱.

97A-60-9544A-F-F

فيا

کتابنامه.

تعمایه.

صلاح الدين، كوت، قريه، يدوز، ياغيساز، -٦٥٧.

هاشم نور سبحانی، توفیق، ۱۳۱۷ -، مقدمه نویسنده،

BP292/94/4, ش 91395

29V/AA6

FD9162.



پیشہ و شہر

تلفون: ۴۴۹۵۴۹۸۲ - ۰۹۳۰۶۴۱۱۱۳۰

www.parneyankheval.com

Email: moalish@yahoo.com

آيينہ شمس

دکتر محمد علی شیخ الاسلامی (شیوا)

چاپ اول

۱۰۰۰ نسخه

1395

چاپ : نسیم

حق چاپ محفوظ است

شماره: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۴۴۸-۴-۴

ISBN: 978-600-95448-4-4

شماره کتاب: ۱۴

مقدمه استاد دکتر توفیق سبحانی

پیش از این ادیبان و حوزه‌دیدگان وقتی حرف‌هایی می‌زدند یا مقالاتی می‌نوشتند، «حرفی نو می‌آوردند» که «حلاوتی دیگر» داشت. در سخنرانی آنان که می‌نشستی، مطالبی می‌شنیدی که قبلاً نشنیده بودی و یا شکسته‌سته چیزهایی می‌شنیدی. استاد زنده‌یاد محمد حسین فاضل تونی، مرحوم استاد جامع الزمان فروزانفر، مرحوم سید حسن قاضی طباطبایی از آن جمله بودند.

در سال ۱۳۷۸، ۱۳۷۹ در تبریز به ملاقات استاد دکتر منوچهر مرتضوی رفته بودم. فریدون‌شاه دکتر ایرج مرتضوی در تبریز بودند. از پدر پرسیده بود که پدر اسرارهاست که در همه‌ی همایش‌ها و بزرگداشت‌ها و اجلاس‌ها درباره‌ی مولانا جلال‌الدین خنجی صاحب گوناگون مطرح می‌شود؛ چرا کسی به سراغ شمس‌الدین تبریزی، حسن‌الدین چلبی، صلاح‌الدین زرکوب و دیگر اطرافیان مولانا نمی‌رود؟ استاد این گفتی فریدون‌شاه را با من در میان گذاشتند. اتفاقاً در سفر اخیر به قونیه مقاله‌یی تحت عنوان «حیات و ممات شمس‌الدین تبریزی» فراهم کرده بودم که خواندم. گفتند: پس نه ایرج از حق بوده است! گفتم سیدی آن سخن را ضبط کرده‌اند، تقدیم می‌کنم. چهارشنبه ۱۳۸۹/۴/۹ در مراسم تشییع استاد، پسرشان به من گفتند که سیدی را دریافت کرده‌اند.

زمانی که دانشجوی بودم، در پایان دوره‌ی لیسانس پایان‌نامه‌یی می‌نوشتیم. من به راهنمایی استاد مرتضوی تحت عنوان «تأثیر حافظ از عراقی و سعدی» این‌نامه تهیه کردم. فصل فصل آن را در منزل استاد برای ایشان می‌خواندم. به فصلی رسیدیم؛ مطالب آن را خواندم؛ فرمودند: گمان نمی‌کنم مطالبی که خواندید قابل اثبات باشد. گفتم قسمت‌هایی از آن را از کتاب «دانش و هنر» استاد محسن هشتروندی نقل کرده‌ام. فرمود: اگر این مطالب را استاد هشتروندی نوشته باشند من حرفم را پس می‌گیرم. استاد هشتروندی استاد ریاضی بود؛ شعر هم می‌گفت. دیوان

کوچکی به نام «سایه‌ها» دارد که آن را «روزی از اردیبهشت هزار و سیصد و ...» به پایان رسانده است. هشتروندی در ۱۳ شهریور ۱۳۵۵ از تألم درگذشت ناگهانی دخترش به سکنه‌ی قلبی درگذشت.

حافظ، نامورترین غزلسرای ایران است که دیوانش بارها به چاپ رسیده است. با رغم چاپ‌های متعدد هنوز دیوانی که مرحوم علامه قزوینی با همکاری زنده‌یاد دکتر قاسم غنی تصحیح کرده است، معتبرترین آنهاست. دکتر غنی پزشک بود اما کتاب‌های به نام «بحث در آثار و افکار و احوال حافظ» و «بحثی در تصوّف» تألیف کرده که از کتاب‌ها، معتبر و مرجع است.

غرض آنکه، در رشته ادبیات و هنر استادانی چون دکتر محمود صناعی، دکتر میمن‌نژاد دکتر محمد بهمن‌آبادی و بسیاری دیگر بودند و هستند که در کنار رشته تخصصی خود در عرفان، ادبیات و شعر و تاریخ و ... کارهایی انجام داده‌اند که در نوع خود بی‌نظیر است و الگوی پژوهشگران امروزند.

کتاب «آیینۀ شمس» که روبروی شماست از زمره آن تحقیقاتی است که اهل ادب خود تاکنون به سراغ آن نرفته‌اند و دکتر محمد علی شیخ‌الاسلامی (متخلص به شیوا) شاعر و پزشک متخصص بیهوشی، انجام آن همت گماشته‌اند. «آیینۀ شمس» رساله‌ی در بررسی افکار و احوال صلاح‌الدین زرکوب قونیوی، یار غار مولانا جلال‌الدین بلخی است.

عظمت مولانا جلال‌الدین و شمس تبریزی و شهرت عالمگیر آن دو سبب شده است که اطرافیان آنان در پرده محاق قرار گیرند. در کتاب‌هایی نظیر رساله فریدون ابن احمد سپهسالار، مناقب العارفین افلاکی، سفینه نفیسه مولویه ثاقب مصطفی دده، تذکره شعرای اسرار محمد دده، زندگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

از مرحوم فروزانفر، زندگانی مولانا از عبدالباقی گولپینارلی، زندگی نامه مولانا جلال الدین از راقم این سطور (که ویرایش جدید آن به همراه کتاب پیش رو با عنوان «فراثر از فسون و فسانه» توسط انتشارات پرنیان خیال در دست چاپ است) و... دیگر تذکرها و کتاب‌های تاریخ ادبیات ایران از صلاح الدین حداکثر ده صفحه مطالب مکرر نوشته‌اند؛ به‌ویژه از ابتدای نامه (ولدنامه) سلطان ولد چیزی نیاورده‌اند. در حالی که از غزل‌های مولانا که درباره صلاح الدین سروده، به‌ویژه از غزل زیر که پند بیت از چهارده بیت آن غزل را به انتخاب نقل می‌کنم:

ای ز هجاست زمین و آسمان بگریسته

دل میان خون نشسته عقل و جان بگریسته

چون به عالم نیست کس مر مکنات را عوض

در عزای تو مکان و لامکان بگریسته ...

چون از این خانه برفی سقف است در شکست

الحرم دولت بر اهل امتحان بگریسته ...

مشک‌ها باید چه جای انسان در هجر تو

هر نفس خونه گشته هر زمان بگریسته ...

بر صلاح الدین چه داند هر کسی بگریسته

هم کسی باید که داند در کسان بگریسته

(غزل ۱۱۷۴ دیوان کبیر، غزل ۲۳۶۲ کلیات شمس)

آشکارا معلوم می‌شود که فقدان صلاح الدین در نظر مولانا صایعایی بی‌عیب و عظیم بوده است؛ مولانا می‌گوید صلاح الدین حتی یک نفر نیست نه حی، نه تر، نه در این خانه سقف شکسته پر کند. می‌گوید هیچ کس نمی‌داند و نمی‌تواند که بر صلاح الدین گریه کند؛ انسانی عظیم می‌خواهد که بر انسان‌های عظیم‌الشان شک بریزد. صلاح الدین زر کوب چه کرد؟ حیات مولانا سرشار از بحران و حادثه بود. در بحبوحه بحران حیات جلال الدین ناگهان مهم‌ترین حادثه زندگی او رخ داد. ناگهان شمس تبریزی به قونیه وارد شد و توانست مولانا را متهم‌جد و باتمکین را

از او بگیرد و شیفته‌یی به جایش بنشانند. این حادثه در سال ۶۴۲ ق رخ داد. مولانا این تحول شگرف را در رباعی زیر بازتاب داده است:

زاهد بودم ترانه گویم کردی سرفتنه‌ی بزم و باده جویم کردی
سجاده‌نشین باوقاری بودم بازیچه‌ی کودکان گویم کردی
(رباعی ۹۹۵ دیوان کبیر / رباعی ۱۷۱۶ کلیات شمس)

پنجشنبه ۵ شعبان ۶۴۵ ق / ۵ دسامبر ۱۲۴۷ م صبح مولانا به مدرسه آمد؛ عزیز خراب را با فاشتابان به حجره‌ی سلطان ولد رفت و گفت: بهاء‌الدین! چه خفته‌ای، به عزیزه شیخ را دریاب. باز مشام ما از رایحه‌ی لطف او محروم ماند. از آن تاریخ نهانی از شمس‌الدین تبریزی در صفحات تاریخ نقش نیسته است. شیفتگی مولانا در بستر ویش تا شب شنبه ۴ جمادی‌الآخر / ۱۷ دسامبر ۱۲۷۳ م، یعنی آخرین شب حیات به اکای غزل معروفی به مطلع زیر:

رو سربنه به بالیس تهام را رها کن

تیرت من خراب شبگرد مبتلا کن
که گویند آخرین غزل مولانا است خطاب به حاضران می‌فرماید:

در خواب دوش پیری در کوی عشق می‌بزم

با سرشارتم کردم عزم سوی ما کن
(غزل ۲۴۶ دیوان کبیر / غزل ۲۰۳۲ کلیات شمس)

کاری که صلاح‌الدین زرکوب انجام داد این بود که برای مولانا آیینی تعیین کرد. از سال ۶۴۵ تا ۶۵۷ ق، یعنی از فقدان شمس تا وفات خود، مولانا را از اوج شیفتگی، بحران، سرگشتگی، تلاطم و طغیان به دوره‌ی آرامش و طمأنینه تحویل حسام‌الدین چلبی داد. در واقع صلاح‌الدین با تقوی، کاردانی، عرفان راستین و عشق، همه‌چیز خود را در راه مولانا جلال‌الدین باخت و یگانه بردش، ارمغان گرانشگی چون جلال‌الدین محمد بود که به بشریت عرضه داشت.

«دکتر شیوا» در کتاب آینه‌ی شمس، یار غار مولانا را با ذره‌بین ذوق و دقت در تذکره‌ها، زندگی‌نامه‌ها، مقالات، آثار پنجگانه مولانا (دیوان کبیر، مثنوی معنوی، فیه مافیه، مکتوبات و مجالس سبعه) و آثار سلطان ولد، از محک نقد گذرانده و در بسیاری از غزل‌های مولانا دقیق شده و ممدوح را در بعضی غزل‌ها مشخص کرده است. مثلاً در غزل

خواجه چرا کرده‌ای روی تو بر ما ترش
با دامن مشخص می‌کند که مقصود صلاح‌الدین زرکوب است.

بخش‌هایی از کتب چنان با شعر مولانا در آمیخته که خود به شعر بدل شده است:

... مولانا به بازار، کریان، آید و در زلال موسیقی زرین زرکوبان محو شد...
مولانا که از شراب رؤیا سرمست حقیقت بود، با شنیدن صدای چکش زرکوبان، شور و جنون بی‌سابقه‌یی وجدش را فرا گرفت. گویا مطربان عرش او را به سماعی جاودانه فرا می‌خواندند. سر و دستار رسا کرد و به چرخ درآمد. ناگاه صدای سرشار از التجا و نیاز مولانا در فضای بازار طنین‌انداز شد که صلاح‌الدین را به رقص دعوت می‌کرد:

ای هوس‌های دلم بیا بیا بیا

مولانا را این صلابی عاشقانه خوش می‌آید و ... آن را با ردیفی دیگر تکرار می‌کند:

ای هوس‌های دلم باری بیا رویی نما

روح آرام صلاح‌الدین از طنین این دعوت به رعشه افتاد ... نعره‌زنان از حجره بیرون آمد. مولانا را دید که چون گردبادی به گرد خویش می‌پیچد و مکان و لامکان را در خویش فرو می‌بلعد... جنون جادویی‌اش موجب آن نشد که این میعاد بزرگ را بی‌عرض سلامی جاودانه آغاز کند. پس فریاد برآورد:

ای ظریف جهان سلام علیک ...

... [صلاح الدین] قفلی گران بر زبانش بود اما دهانش را به پهنای فلک گشاده بود و نعره می زد و همچنان حیران بر این نمایش عظیم می نگریست و هنوز نمی دانست که مولانا به چه عزمی آمده است.

مولانا به تصرف خیال پرشش صلاح الدین را دریافت که «مولانا به چه کار آمده است»، پس به پاسخ سرود:

آمد ام که سر نهم عشق تو را به سر برم ...

✽

اگر بر سر آن باشم که بخش های نغز این کتاب را نقل کنم، باید همه کتاب را در این سطور منجمانم این کار را به خوانندگان گرامی وامی گذارم.

برای آقای دکتر محمد علی شیخ الاسلامی (شیوا) که پس از فتح قلعه های رفیع طب، می کوشند تا قلعه های اکنان بسته ی ادب و عرفان فارسی را بر خوانندگان بگشایند، موفقیت روزافزون ارزو مند من از خواندن این کتاب بسیار لذت برده ام. به مؤلف این کتاب دست مریدان عرض می کنم.

آذرماه ۱۳۹۵

توفیق ه. سبحانی

فهرست

دیباچه

مرد عشقش کجا بود؟ ۳

بخش نخست: آئینه‌ی شمس ۱۱
 صلاح‌الدین مرید محقق ترمذی / ۱۲، صلاح‌الدین و طلوع شمس / ۱۸، صلاح‌الدین، آئینه‌ی
 شمس / ۲۱، سماع در بازار / ۲۲، رشک مریدان بر صلاح‌الدین / ۲۷، دهه‌ی آرامش یا عیش
 مدام؟ / ۳۰، رخدادهای دهه‌ی عیش / ۳۴، بیماری و رجاء صلاح‌الدین / ۴۸، عبارتی چند
 از معارف صلاح‌الدین / ۵۷، آرامگاه صلاح‌الدین / ۵۸

بخش دوم: سیمای صلاح‌الدین در آثار مولانا ۶۷

فصل نخست: دیوان شمس ۶۹

الف - غزلیات شمس ۶۹

مولانا، شمس‌ی دیگر / ۶۹، سایه‌ی دولت / ۷۳، سماع در بازار / ۸۰، قمر، آئینه‌ی شمس /
 ۹۸، - غلام قمر / ۱۰۶، آئینه‌ی عین / ۱۱۴، شکر ترش / ۱۱۸، رنج تن دور / ۱۲۶،
 سماع مجسم / ۱۲۷، در سوگ آئینه / ۱۲۸، غزل‌های دیگر / ۱۴۱

ب - رباعیات ۱۷۱

فصل دوم - مثنوی معنوی ۱۷۱

شیخ فعال است بی آلت چو حق / ۱۷۳، بلال الکن / ۱۷۶، مادرون را بنگریم و حال را /
۱۷۹، حکایت غلام خاص / ۱۸۲، دفتر صوفی سواد و حرف نیست / ۱۸۴، عاشقان
راشد مدرس روی دوست / ۱۸۷، ماجرای چینیان و رومیان / ۱۸۹

فصل سوم: فیه مافیه ۱۹۲

آینه‌ی تواضع / ۱۹۳، حفظ الغیب / ۱۹۴

فصل چهارم: مکتوبات مولانا ۲۰۰

اهمیت مکتوبات مولانا در معرفی صلاح‌الدین / ۲۰۱، مکتوب ششم / ۲۰۲، مکتوب
بیست و ششم / ۲۰۵، مکتوب بیست و نهم / ۲۰۶، مکتوب چهل و چهارم / ۲۰۷،
مکتوب بیست و پنجم / ۲۰۹، مکتوب هشتاد و یکم / ۲۱۰، بخش لاحقه / ۲۱۲

بخش سوم: صلاح‌الدین و روایت سلطان ولد ۲۲۳

معرفی / ۲۲۳، ۱ و ۲، ۳۲۸، الف: صلاح‌الدین به روایت ولدنامه / ۳۳۲، ب: صلاح‌الدین
در سایر آثار سلطان ولد / ۳۷۳

بخش چهارم: صلاح‌الدین به روایت ابیه سالار ۲۸۳

بخش پنجم: صلاح‌الدین به روایت اخلاقی ۲۹۳

کتابنامه ۳۳۷

نمایه / فهرست اعلام ۳۳۹

دیباچه

مرد عشق کی بود نامرد؟

مولانا جلال الدین باخس، از بهرهای بزرگ ادبی - عرفانی زبان فارسی است که به حق مورد ستایش و زامان جویندگان طریق حقیقت واقع شده است. در نزد دوست داران شعر و اندیشه، مولانا، هر چیز که به نحوی با او ارتباط معنوی یا صوری پیدا می کند، از اهمیت غیر قابل وصفی برخوردار است. یکی از زمینه های پژوهشی درباره ی شخصیت مولانا، شناختن به یاران و نزدیکان اوست که بی گمان تأثیر زیادی در تبیین شخصیت حاسی، ادبی و در نهایت عرفانی مولانا خواهد داشت. عمده ی مطالعاتی که تاکنون بر این زمینه انجام شده است، معطوف به شخصیت شمس تبریزی بوده اند. با این همه، هنوز به درستی نمی توان مطمئن بود که او را باید مراد عرفانی مولانا دانست یا مرید او. به هر حال حتی در زمینه ی شناخت شمس نیز هنوز عرصه برای بررسی های مطالعات بیشتر، فراخ است.

در این میان تحقیق درباره ی یاران دیگر مولانا همچون صلاح الدین زرکوب و حسام الدین چلبی و دیگران، هنوز جایگاه شایسته ی خویش را نیافته است. منابع زیادی را نمی توان یافت که منحصرأ به شناخت یاران و نزدیکان مولانا پرداخته و در این باب داد تفصیل داده باشد. رساله ی حاضر گویا نخستین تلاش مستقل

در زمینه‌ی شناخت یکی از تأثیرگذارترین یاران مولانا یعنی شیخ صلاح‌الدین زرکوب است که بی‌گمان حضورش در کنار مولانا، در خلق واقعیهی متبرکی که می‌توان آن را «حماسه‌ی عاشقانه‌ی مولانا» نامید، بسیار مهم و قابل اعتناست.



پیش از آغاز رساله، ذکر مطلبی به‌عنوان دیباچه‌ی کتاب لازم به نظر می‌رسد: ما با عاشق بود. او زندگی بدون عشق را زندگی حقیقی نمی‌دانست و معتقد بود که زندگی بی‌عشق را نباید به حساب عمر گذاشت:

عمر که بی‌عشق رفت هیچ حسابش مگیر

آب حیات است عشق در دل و جانش پذیر
اما این عشق چیست و آیا مولانا عشق را منحصر در عشق انسان به خدا می‌داند؟ آری چنین هست و نیست هست، چرا که او جز خدا برای کسی یا چیزی موجودیتی قائل نیست؛ این «ایاقت عشق ورزیدن داشته‌باشد، اما نیست، از آن جهت که مولانا حق را در سیماء اوایش نیز به تماشا می‌نشست. زندگی مولانا هیچگاه از عشق و آن هم عشقه به اولیای خدا خالی نبود. آری او به مردان حق عشق می‌ورزید و گویا عشق به زن، چنان که مشهور و معهود است، در نگاه او عشق حقیقی محسوب نمی‌شده است.

عشق از اوصاف خدای بی‌نیاز عاشقی بر غرور او باشد مجاز
هین رها کن عشق‌های صورتی عشق بر صورت نه بر روی ستی
بر کلوخی دل چه بندی؟ ای سلیم! و اطلب اصلی که یاب او مقیم

اتفاقاً روزی سلطان ولد راز این محبت صادقانه نسبت به اولیای حق را، که به نحوی شگفت‌آور تمام شئون زندگی علمی، اجتماعی و حتی خانوادگی مولانا را تحت شعاع خود قرار داده و آوازه‌اش، شرق و غرب عالم را فرا گرفته بود، از او می‌پرسد و مولانا در پاسخ از نوعی مناسبت میان خود و محبوبانش سخن می‌گوید که موجد عشقی عمیق و فراگیر می‌شود. عشقی که هیچگاه نه در دنیا و نه در آخرت، موجب پشیمانی نیست که اگر غیر از این باشد از ابتدا عشقی

راستین نبوده است:

روزی از حضرت پدرم سؤال کردم که: شیخ [منظور صلاح الدین است] آرا برای این دوست می داری که تفرّج انوار شما می کند؟ فرمود که نی، بلکه برای مناسبت و جنسیت خاص دوستش دارم؛ چنان که به حکم جنسیت کهربایی گاه را می رباید؛ زیرا میان هر دو مناسبتی هست و اصلاً چیزهای دیگر را نمی رباید؛ از آن که میان ایشان مناسبتی نیست. همچنان اگر اثر بچه‌یی را که در پی مادر گرگین خود می دود، اگر کسی هزار دیناری اسبی تازی آورد و بگوید که البته در پی این اسب تازی روان شو و از او پرهریز کن، بدتر ندود و در پی او نرود؛ همچنان کسی مادر خود را برای آن درس نمی‌دهد که بدو نان و حلوا می دهد؛ بلکه برای مناسبت دوست می دارد. اکنون معلوم شد که محبت از مناسبت است که بعد از زمانی آن محبت پشیمی بار نیورده و اگر پشیمانی و پریشانی بار آورد، آن محبت تزویر باشد؛ محبتی باشد که بی بر غرضی و عرضی؛ چه، محبت مناسبت حقیقی را هرگز پشیمی نیست که در دنیا و نه در آخرت. چنان که دوستان غرض را در آخرت تمنای یا ویلتی نیستی لَمْ أَتَّخِذْ فَلَانًا خَلِیلًا» (۲۸/۲۵) خواهد بود. اما صفت محبان متقی این است که: الْأَخْلَاءُ یَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِینَ (۶۷/۴۳)

سلطان ولد خود در انتهانامه آورده است:

جنس ایشان باشد آن کس نیک دان بلکه یک جورنا ایشان بی گمان
پس یقین دان کانبیا و اولیا جنس خود بویندار جان دایما
جنس کی از جنس خود پنهان شود؟ گرچه گرداند لباس او آن بود

آری، مردان جز به مردان حق عشق نمی ورزند. اصلاً مرد آن است که عاشق مرد گردد و گرنه هر نامردی را توان محبت ورزیدن به زنان هست. این سخن را نباید، چنان که بعضی به ناروا بر عشق مولانا و شمس رواداشته اند، به معنای همجنس خواهی تعبیر کرد و نیز نباید از خاطر برد که اطلاق کلمه‌ی عشق بر محبتی که مردان نسبت به زنان روا می دارند گویا امری متأخر است. درواقع

عشق حقیقی همواره از سوی زنان نسبت به مردان روا داشته می‌شد. بر عکس مردان در طول تاریخ بیش از هر چیز خواهان تصاحب جسم و روح زنان بودند و نه عشق ورزیدن بی غرض و صادقانه نسبت بدیشان. عظمت عشق زنان نسبت به مردان در این است که محبت ایشان عموماً، نه از روی هدف و غرض، بلکه پاک و بی آرایش بوده و هست. شاید اینکه در تنها حکایت عاشقانه‌ی قرآن که عبارت از عشق زلیخا به یوسف است، این عشق از سوی زنی به مردی ابراز می‌شود، خالی از حکمت و کنایتی نباشد. سوی دیگر این عشق، عشق مردانه‌ی یعقوب به یوسف، نه به عنوان فرزند بلکه در جایگاه ولی خدا، قرار دارد. پیروزی نهایی در این داستان عشق مردانه است. یعقوب به دیدار یوسف بینا می‌شود و زلیخا از حسرت اراقای بی‌ایمان عشق زنانه را یارای همچشمی با عشق مردانه نیست چنان‌که صائب می‌وید:

ز همچشمی بلای نیست بدتر عشقبازان را

زلیخا کور شد تا دیده‌ی یعقوب بینا شد
اما اگر عشق یوسف و یعقوب به یکدیگر تنها از روی علقه‌ی فرزندی باشد، در اینجا است که عشق زلیخا در هیئت عشقی مردانه و واجد جذبات مردانه قامت برمی‌افزارد. چنان‌که باز صائب می‌گوید:

محبت پدری گرچه هست دامنیر

حریف جذبه‌ی مردانه‌ی زلیخا نیست

به طریق مشابه، در نخستین و در حقیقت تنها حکایت عاشقانه‌ی مثنوی معنوی نیز که از بیت سی و پنجم دفتر اول و درست بعد از دیباچه آغاز می‌شود، یعنی حکایت عشق کنیزک و زرگر سمرقندی، باز شاهد عشق مفرط زنی نسبت به مردی هستیم. در این حکایت نیز عشق زنانه در وجه مجازی خویش ظاهر شده و به علت وابستگی اش به صورت و زیبایی ظاهری معشوق، شکست را تجربه می‌کند.

باری، عشق مردان حق به یکدیگر را به هیچ وجه نباید با تمایلات نامردانه و

امردانه قیاس کرد. به قول شاه نعمت الله ولی:

عشق او مردِ مرد می جوید مرد عشقش کجا بود نامرد؟

مولانا به صراحت بیان می دارد که در عالم عشق ورزی او، هوس و سودای صورت جایی ندارد و اصلاً عشق به زنان، با عشقی که مردان حق به یکدیگر می ورزند، قابل قیاس نیست. حتی در مقام قیاس، عشق به زن را «طبلک زن» عالم مردان از عشق معرفی می کند. اصلاً در این مقام جایی برای عشق زنانه، حتی در دینی و مفهوم عرفی زناشویی در میان نیست. زن در این مقام «طبلک زن» و شوهر نه «شو» که «کاسه شو» (از باب تحقیر) است. می فرماید:

با خوبی از من زن چوود؟ طبلک زن

در مطبخ عشق او شو چوود؟ کاسه شو
شاید بتوان گفت به ما بیت جنسیت این دو گونه عشق، از اساس با یکدیگر متفاوت است و اطلاق کنونی بر دو امر متباین، ناروا. یادآوری این سخن سعدی در مرتبه و جنسیت عشق اش به پیامبر اسلام و خاندانش در این مقام بی مناسبت نیست که فرموده است:

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی عشق محمد بس است و آل محمد

باری، مولانا در تفسیر عشق و ارادت خود در حق صلاح الدین و دیگر محبوبان روحانی خویش چندان ثبات حال داشته است که حتی بعد از رحلت از جهان نیز ایشان را متصرف در دنیا و آخرت می دانست. به عنوان مثال در باب صلاح الدین، در مکتوب شماره ی بیست و نه، که جهت توصیه ی نظام الدین طرابلسی داماد صلاح الدین، خطاب به سلطان وقت می نویسد، او را به عنایت و همت صلاح الدین وعده و بشارت می دهد:

...عنایت همت عالی ملک المشایخ که متصرف است در کونین و فعال
است در دارین...

چنین ارادت و عشقی را چگونه می توان با هوس های نازل بشری آن هم از نوع غیر طبیعی و غیر اجتماعی و مهم تر از همه غیر شرعی و گناه آلود همسنگ

یا همجنس دانست؟ البته که از یاد نمی‌بریم که مولانا عشق مردان و زنان به یکدیگر را نه تنها تقبیح نمی‌کند بلکه حتی گویا آن را مقدمه‌ی عشق به حضرت حق می‌شمارد:

عاشقی گرزین سر و گرزان سر است عاقبت ما را بدان سر رهبر است
اگر چه شأن نزول این بیت را بیشتر باید در موضوع «سالک مجذوب» و «مجنوب سالک» دانست و نه عشق‌های دنیوی... بحث در باب ماهیت عشق از نگاه مولانا البته مجال بسیار فراخ‌تری می‌طلبد که از جهاتی موضوع این رساله نیست.

باری، ریشه در این کتاب حاضر تلاش می‌کند در چند فصل، به تبیین شخصیت حضرت صلاح‌الدین زرکوب قونوی بپردازد و از ابتدا معترف است که این رساله را تنها آید به جوان مقدمه‌یی بر شناخت یار غار مولانای عزیز دانست و نه بیش از آن، که هم‌شانه‌ی نحیف اندیشه و معرفت مؤلف را تاب تحمل چنین رسالتی نیست و هم‌مراتب شناخت جناب صلاح‌الدین در یک و دو رساله نمی‌گنجد.

صلاح‌الدین در میان اولیا و عرفای اسلامی پیش از هر چیز عارفی بود که عرفانی عمیق را بر فطرت بی‌کدورت خویش نهاد. عرفای بسیاری در قرون متمادی بر بستر فرهنگی ایرانی - اسلامی بالیده‌اند که هم‌این صلاح‌الدین دل و جان به چنین عرفان ناب و بی‌آلایشی، آن‌هم در گمنامی محراب سپرده‌اند. اما صلاح‌الدین از این اقبال برخوردار شد که از برکت وجود مولانا گمنامی محض به اوج شهرت برسد و این البته چیزی نبود که دلخواه او باشد. اما برای حریصان معرفت، در طی قرون گذشته و بخصوص امروز، در عصر سردرگمی اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها، نام و یاد او، آن‌هم در کنار یاد و نام مولانا، چراغی - به قول حافظ - فراراه گمشدگان لب دریاست.

صلاح‌الدین اهل قال نبود و از او سخنی به نثر یا شعر به یادگار نمانده است؛ بنابراین برای شناخت صلاح‌الدین و شرح مناسبت و مؤانست مولانا با او،

چاره‌یی جز بررسی متونی که به روایت زندگانی مولانا پرداخته‌اند، نیست. متونی همچون آثار سلطان ولد، رساله‌ی سپهسالار و مناقب افلاکی. اما به نظر من مهمترین و صادقانه‌ترین مرجع شناخت صلاح‌الدین، آثار خود مولانا است. شفاف‌ترین و بی‌آلایش‌ترین آینه‌یی که بتوان صورت بی‌صورت صلاح‌الدین را در آن به تماشا نشست، چیزی نیست جز زبان و بیان هنرمندانه و بی‌نظیر خود مولانا. برپایه‌ی همین باور، مفصل‌ترین بخش این رساله به بررسی سیمای صلاح‌الدین در آثار نظم و نثر مولانا اختصاص یافته است.



ترتیب مطالب این کتاب بدین صورت است که خواننده ابتدا در فصلی مختصر با زندگی و احوال صلاح‌الدین آشنا می‌شود و پس از آن در فصل‌های پی‌درپی سیمای صلاح‌الدین را در آثار ائمه، مولانا و نیز نوشتجات سلطان ولد و نیز دو مأخذ اصلی راوی زندگی مولانا یعنی رساله‌ی فریدون سپهسالار و نیز مناقب العارفین اثر احمد افلاکی به نظاره خویشیم نشست.

فصل نخست کتاب به صورتی تدوین یافته که خوانندگان تنگ حوصله یا کم‌فرصت را با بسیاری از زوایای احوال و مقامات صلاح‌الدین آشنا کند. با این حال خواندن فصل‌های بعد بخصوص «سیمای صلاح‌الدین در آثار مولانا» و نیز بخش «صلاح‌الدین به روایت سلطان ولد» را با همه‌ی خوانندگان فرهیخته و اهل دل این کتاب پیشنهاد می‌کنم.

امید که این وجیزه بتواند گامی ناچیز در راه شناخت بیشتر مولانا بزرگ بردارد و مقدمه‌یی باشد بر شناخت صلاح‌الدین زرکوب قونوی.